

تصورات تاریخی افلاطون از پیشینیان و ارتباط آن با ریشه شناسی

امیرحسین ساکت*

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۶

چکیده

افلاطون در *کراتیلوس* و دیگر آثار خود عقایدی متعارض درباب ریشه شناسی ابراز کرده که از دیرباز موجب اختلاف نظر بوده است. وی در *کراتیلوس* استفاده از ریشه شناسی را منع می‌کند زیرا به عقیده او مطابقتی میان نامها و چیزها وجود ندارد و تحلیل نام به حروف و هجاهای سازنده‌اش ماهیت نامیده را آشکار نمی‌سازد. اما او در دیگر آثار خود در چند مورد به ریشه شناسی نامها پرداخته است که ظاهراً ناقض سخنان قبلی او به نظر می‌رسد و به همین جهت مفسران درباب موافقت یا مخالفت او با ریشه شناسی اختلاف نظر داشته اند. *کراتیلوس* به زعم اکثر محققان از آثار دوره میانی افلاطون است در حالی که ریشه شناسیهای مذکور در آثار متأخر وی مطرح شده است و این نشان می‌دهد که او احتمالاً پس از *کراتیلوس* درباره ریشه شناسی تجدید نظر کرده و به استفاده از این روش گرایش یافته است. ریشه شناسی در *کراتیلوس* بدین سبب منع شده است که به عقیده افلاطون نامگذاران یونانی ماهیت حقیقی چیزها را نمی‌شناخته اند و در نتیجه نامهایی که وضع کرده اند ماهیت چیزها را منعکس نمی‌سازد. نامگذاران که افلاطون معمولاً آنان را قانونگذار می‌خواند، همان پیشینیانی هستند که علاوه بر نامها، قوانین و سنن و اعتقادات یونانیان را بنیاد گذاشته اند. افلاطون در *کراتیلوس* و آثار نزدیک به آن به دانش پیشینیان بدگمان است و مخالفت او با ریشه شناسی نیز از نتایج همین بدگمانی است. وی در آثار متأخر خود به علتی نامعلوم از عقیده سابق خود برگشته، فضایل پیشینیان را ستوده و به دانش برتر آنان اذعان کرده است. همزمان با این تغییر عقیده و برخلاف آنچه در *کراتیلوس* مطرح شده بود، گفته می‌شود که نامهای یونانی از هر جهت با چیزها مطابقت دارند و این ناشی از دانش نامگذارانی است که به گفته افلاطون ماهیت حقیقی چیزها را می‌شناخته اند. بر اثر این تغییر عقیده افلاطون به ریشه شناسی گرایش یافته و در آثار این دوره در چندین مورد از این روش استفاده کرده است. بنابراین علت مخالفت و سپس موافقت افلاطون با ریشه شناسی، تغییر عقیده او درباره دانش نامگذاران و پیشینیان بوده است. در این مقاله ضمن گردآوری و تحلیل فقراتی از محاورات افلاطون که در آنها به موضوع نامها، نامگذاران و پیشینیان اشاره می‌شود، ارتباط میان این موضوعات و سیر تدریجی تغییر عقیده او بررسی خواهد شد.

کلید واژه: افلاطون، کراتیلوس، ریشه شناسی، نام ها، چیزها.

* دکترای فلسفه دانشگاه شهید بهشتی و عضو مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی. آدرس الکترونیک: saketof@yahoo.com

مسأله کراتیلوس

کراتیلوس از مناقشه‌برانگیزترین آثار افلاطون و ریشه‌شناسی از دشوارترین مسائل فلسفه اوست که از دیرباز موجب اختلاف نظر میان مفسران بوده است.^۱ به غیر از اصالت این محاوره که امروزه تقریباً تردیدی در آن وجود ندارد، تاریخ تألیف و جایگاه آن در میان دیگر محاورات، مفروضات و انگیزه‌های فلسفی، مخاطبان احتمالی و مهم‌تر از همه عقیده خود افلاطون درباره ریشه‌شناسی بر ما پوشیده است.^۲ افلاطون در این محاوره از زبان سقراط و مخاطبانانش، کراتیلوس و هرموگنس، این فرض را بررسی می‌کند که آیا شباهت و انطباقی میان نام‌ها (ὄνοματα) و چیزهایی (πραγμάτα) که به آن نام‌ها خوانده می‌شوند، وجود دارد و اگر وجود دارد، آیا می‌توان از تحلیل نام چیزی به ماهیت آن پی برد. مثلاً آیا میان نام «زنوس» (Δία/Zῆνα) و ذات آن ایزد تناسبی هست و آیا از تحلیل نام او به «δῖ» : «زنوس» (Δία/ὄν) (از او) و «Zῆνα: ζῆν» (زندگی) می‌توان چنین استنتاج کرد که آن ایزد «زندگی‌بخش» و «منشأ حیات» است؟^۳ کراتیلوس که محاوره به نام او نامیده شده، قائل به چنین شباهت و انطباقی است^۴ و عقیده دارد که شناخت حقیقی فقط از طریق نام‌ها و تحلیل آنها به اجزاء سازنده‌شان میسر است.^۵ حریف او هرموگنس این نظر را نمی‌پذیرد و معتقد است مادام که عده‌ای در معنای نامی توافق کنند، هرچیز را می‌توان به هر نامی خواند.^۶ سقراط که میان آنان داوری می‌کند، از جهتی با هر دو موافق است، اما هیچ‌یک از دو عقیده را وافی به مقصود نمی‌داند.^۷ وی نخست نشان می‌دهد که برخلاف تصور هرموگنس هر چیز ذاتی (φύσις) دارد که نامش باید با آن تناسب داشته باشد. بنابراین نام‌گذاری کار هرکس نیست و

۱. افلاطون اصطلاح ریشه‌شناسی را به کار نمی‌برد زیرا این اصطلاح دیری پس از او و نخست در میان رواقیان متداول شد:

Berg, R. M. van den, R. M., Proclus' Commentary on the Cratylus in Context, Leiden, 2008, p. 34

۲. گاتری عقیده دارد که کراتیلوس چه از حیث محتوی، چه از حیث تاریخ تألیف، به آسانی جزو دسته‌ای از محاورات قرار نمی‌گیرد:

Guthrie, W. K. C. A History of Greek Philosophy, Cambridge, 1962, IV/67

3. Plato, Cratylus, The Dialogues, Translated by B. Jowett, M. A., Random House, New York, 1937, 395e-396b.

4. ibid, 383

5. ibid, 435d-436a

6. ibid, 384e

۷. در مورد توافق او با هرموگنس نک: ibid, 435a و در مورد توافق او با کراتیلوس نک: ibid, 390d

نمی‌توان چیزها را به نام‌هایی دلخواه خواند، بلکه نام‌گذار باید ذات چیزها را بشناسد و نامی متناسب با آن برگزیند.^۱ در این صورت خصوصیات هرچیز در نامش منعکس خواهد شد و با تحلیل نام می‌توان به خصوصیات آن پی برد.^۲ اما سقراط در بحث با کراتیلوس این عقیده را نیز نفی می‌کند، زیرا بر فرض که تنها راه کسب شناخت، تحلیل نام‌ها باشد، نخستین نام‌گذاران که هنوز نامی در اختیار نداشته‌اند، چگونه توانسته‌اند به ذات چیزها پی ببرند و نام‌هایی متناسب با ذاتشان بر آنها بنهند. کراتیلوس پاسخ می‌دهد که شاید نخستین نام‌ها را نیرویی برتر از انسان، دایمونی یا ایزدی ساخته باشد،^۳ اما سقراط، بی‌اعتنا به پاسخ او از این تناقض نتیجه می‌گیرد که تحلیل نام‌ها تنها راه شناخت نبوده، می‌توان چیزها را با رجوع به خود آنها (ایده) شناخت^۴ و در حقیقت نخستین نام‌گذاران نیز بی‌آنکه نامی در اختیار داشته باشند، چیزها را بر اساس شناختی که از آنها داشته‌اند، نامیده‌اند.^۵

سقراط در بحث با هرموگنس برای اثبات شباهت و انطباق میان نام‌ها و چیزها، نام‌هایی متعدد را تحلیل می‌کند.^۶ در واقع سقراط معتقد است که اگر نام‌گذاری درست انجام شود، نام‌ها باید از بعضی جهات با چیزها مطابقت کنند^۷ و البته در آن صورت کشف ماهیت چیزها از طریق تحلیل نامشان ناممکن نخواهد بود. اگر نام‌ها متناسب با چیزها ساخته شده باشند، می‌توان هر نام را به اجزاء سازنده‌اش تجزیه کرد و با تأمل در آنها و نحوه ترکیبشان به ویژگی‌های آن چیز که با این اجزاء تناظر دارد، پی برد. وی نام‌های متعددی را می‌آزماید تا نشان دهد که چگونه ویژگی‌های هرچیز در نامش منعکس شده است و چگونه می‌توان با استفاده از این روش ماهیت چیزها را شناخت. اما وی پس از تجزیه و تحلیل نام‌های مختلف به این نتیجه می‌رسد که آنچه در نام‌ها منعکس شده است، غالباً با ماهیت حقیقی چیزها

1. *ibid*, 387d

۲. نام‌هایی که در کراتیلوس (391d ff) تحلیل شده، در اثبات همین فرضیه است که البته سرانجام رد می‌شود.

3. *ibid*, 436a, 438a-c

4. *ibid*, 438d- 439a

۵. سقراط تصریح نمی‌کند که نخستین نام‌گذاران نام‌ها را با رجوع به خود چیزها وضع کرده‌اند، اما وی در توضیح اینکه نخستین نام‌ها چگونه وضع شده است، فرض دخالت الهی را نادیده می‌گیرد و سپس به امکان شناخت مستقیم چیزها بدون تحلیل نام‌ها اشاره می‌کند. در نتیجه می‌توان استنباط کرد که نخستین نام‌گذاران به همین روش ماهیت چیزها را کشف و نخستین نام‌ها را وضع کرده‌اند.

6. *ibid*, 391d ff.

7. *ibid*, 435b, 439a

تفاوت دارد و نامها بر اساس تصوراتی نادرست ساخته شده‌اند.^۱ در نتیجه این فرض رد می‌شود و سقراط پیشنهاد می‌کند که به جای ریشه‌شناسی به خود چیزها رجوع کنیم. اما شگفت آنکه این نمونه‌های ریشه‌شناسی که صفحاتی از *کراتیلوس* را در بر می‌گیرد، بعدها به مهم‌ترین بخش این محاوره تبدیل شد و اگرچه سقراط تصریح می‌کند که برخلاف فرض اولیه او شباهت و انطباقی میان نامها و چیزها وجود ندارد، مفسران و فیلسوفان بعدی بدون توجه به این نکته تا قرن‌ها در اثبات موافقت افلاطون با ریشه‌شناسی به همین نمونه‌ها استناد می‌جستند.

در میان قدما تقریباً اتفاق نظر وجود داشت که افلاطون از موافقان روش ریشه‌شناسی بوده و همواره از این روش استفاده کرده است. ایشان ریشه‌شناسی‌های *کراتیلوس* را گنجینه‌ای از حکمت افلاطون می‌شمردند و در مباحث مختلف از آن بهره می‌بردند. تصور بر این بود که افلاطون با استفاده از این روش ماهیت حقیقی چیزها را بازنموده و تعمق در این نامها و ریشه‌شناسی آنها بر معرفت انسان خواهد افزود.^۲ این قرائت چندین قرن رواج داشت تا اینکه در قرون جدید و پس از رواج تحقیقات تاریخی و انتقادی به تدریج به فراموشی سپرده شد. امروزه اکثر محققان معتقدند که استفاده از ریشه‌شناسی در *کراتیلوس* منع شده است. ایشان در اثبات عقیده خود دلایل گوناگونی اقامه کرده‌اند، از جمله اینکه سقراط به طنز و کنایه سخن می‌گوید و ریشه‌شناسی‌های او کاملاً مطایبه‌آمیز می‌نماید.^۳ وی دانش ناگهانی خود را الهامی الهی می‌داند که احتمالاً ناشی از دیدار او با عالمی الهی به نام اتوفرون است که ساعاتی پیش با او ملاقات کرده است.^۴ اتوفرون همان جوان عامی و متکبر است که سقراط

1. *ibid*, 402b-c 411b-413b; 416b; 437; 439

2. Proclus, *On Plato's Cratylus*, Translated by Brian Duvick, Cornell University Press, Ithaca, New York, 2007, ff.; Berg, R. M. van den, R. M., pp. 46-47, 50, 56, 58-59.

3. Taylor, A. E., *Plato, The Man and his Work*, London, 1929, p. 77-78; Sedley, D., "Plato on Language", in *a Companion to Plato*, ed. Hugh H. Benson, Wiley-Blackwell, 2006, p. 216; Guthrie, IV/25; ؛

گمپرتس، تئودور، متفکران یونانی، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵ش، ۲/۱۱۱۰؛ نیز نک: کراتیلوس، 406c که سقراط در توضیح وجه تسمیه نام‌های دیونوسوس و آفرودیته می‌گوید در وجه تسمیه این دو نام دو توضیح می‌شناسد که یکی جدی و دیگری مزاح/بازی (*ὠσπρίαῖδικ*) است. سپس می‌گوید «وجه تسمیه جدی را از دیگران بپرس و بگذار امروز مزاح کنیم، زیرا این دو ایزد مزاح را دوست دارند».

4. *Cratylus*, 396d. 399a, e. 407e

در محاوره‌ای به‌همین نام عقایدش را به سخره گرفته و بعید است که اکنون عقاید جدی خود را به او نسبت دهد.^۱ با این حال از اواخر قرن بیستم بعضی محققان با این قرائت رایج مخالفت کرده‌اند و کوشیده‌اند تا موافقت افلاطون با ریشه‌شناسی را توجیه کنند. این عده خصوصاً بر رواج ریشه‌شناسی در آن عصر تأکید کرده‌اند و ضمناً متذکر شده‌اند که استفاده از ریشه‌شناسی به عنوان یک روش فلسفی به کراتیلوس محدود نبوده، افلاطون در دیگر آثار خود نیز بارها از این روش بهره برده است.^۲ این مسأله هنوز فیصله نیافته و مناقشه در این باب همچنان ادامه دارد. در این مقاله کوشش خواهد شد تا با طرح رویکردی جدید پیشنهادهایی برای حل این مسأله کهن ارائه شود.

رویکرد و مفروضات

ریشه‌شناسی را عموماً از موضوعات فلسفه زبان و مرتبط با شناخت‌شناسی افلاطون به شمار آورده‌اند و به همین جهت آن را در ارتباط با نظریه‌پردازی‌های پراکنده او درباب ماهیت زبان و شناخت بررسی کرده‌اند. البته که این رویکردی درست و موجه است، اما مطالعه آثار افلاطون نشان می‌دهد که مسأله ریشه‌شناسی در فلسفه او علاوه بر نظریه‌پردازی‌های مذکور با نظریات یا حتی گرایش‌هایی ارتباط دارد که لزوماً نتیجه تحلیل‌های فلسفی نبوده، بلکه بیشتر از تصورات و مفروضاتی تاریخی نشئت می‌گیرد. تأثیر این تصورات و مفروضات تاریخی بر فکر افلاطون نکته‌ای حائز اهمیت است که متأسفانه تاکنون از آن غفلت شده و

۱. تیلور تقریباً بدیهی می‌داند که اشاره سقراط به جذبه اتوفرون نوعی تمسخر و به منزله نفی جدیت ریشه‌شناسی‌هایی است که در کراتیلوس نقل شده است. وی با اشاره به تداول ریشه‌شناسی در عصر پریکلس معتقد است که اگر مستندات کافی از آن عصر در اختیارمان می‌بود، روشن می‌شد که افلاطون عقاید چه کسانی را به سخره گرفته است (۸۳). بعضی بر این عقیده‌اند که اتوفرون شخصی حقیقی و شاید مؤلف پاپیروس موسوم به «درئی» بوده است. توضیح آنکه مطالبی که در بخش ریشه‌شناسی کراتیلوس آمده است، به محتوای پاپیروس مزبور بی‌شبهت نیست و از این رو ممکن است که ریشه‌شناسی‌های کراتیلوس از این متن اقتباس شده باشد. با توجه به اینکه سقراط دانش خود را ملهم از اتوفرون می‌داند و همچنین وی در اتوفرون نیز مردی دین‌دار معرفی شده که مدعی است به اسرار دین آگاه است، کان استدلال می‌کند که احتمالاً وی شخصیتی حقیقی و عضو فرقه‌ای اورفئوسی یا فرقه‌های مانند آن و مؤلف پاپیروس درئی بوده است. در این صورت ریشه‌شناسی‌هایی که در کراتیلوس مطرح شده است، نمونه‌ای از اندیشه‌های او و هم‌مسلكانش است. باکستر نیز پاپیروس درئی و قائلان به آن را مخاطبان احتمالی انتقادات افلاطون در کراتیلوس می‌داند (به نقل از: Berg, p. 179).

۲. سدلی، ۲۰۰۶، سراسر مقاله؛ برای اطلاع از نمونه‌های ریشه‌شناسی در دیگر آثار افلاطون رجوع شود به: Phaedrus, 238c, 244b, 244c; Timaeus, 43c, 62a, 90b-c; Laws, 713d-e

شاید توجه به آن تا اندازه‌ای به حل مسأله کر/تیلوس کمک کند. چنانکه گذشت افلاطون نام‌ها را ساخته نام‌گذاران کهن و امکان ریشه‌شناسی را تلویحاً منوط به اعتبار دانش آنان می‌داند و از این جهت ارتباطی وثیق میان ریشه‌شناسی و دانش نام‌گذاران وجود دارد. هویت نام‌گذاران و اعتبار دانش آنان از جمله موضوعاتی است که افلاطون به آن توجه داشته و همچون ریشه‌شناسی در این باب نیز اظهاراتی ضد و نقیض کرده است. اما نکته این است که این موضوع نه در میان تأملات فلسفی او، بلکه در تتبعات تاریخی و اسطوره‌ای او مطرح می‌شود و ظاهراً آنچه این عقاید متعارض را به ذهن وی متبادر می‌سازد، نه مفروضات و استدلال‌های فلسفی، بلکه اخبار و روایات تاریخی و اسطوره‌ای است. در این مقاله کوشش خواهد شد این فرضیه به اثبات برسد که اظهارات مبهم و بعضاً متعارض افلاطون درباره ریشه‌شناسی تابع تصورات تاریخی او درباره نام‌گذاران و دانش آنان بوده است. بر طبق اطلاعات نویسنده (که البته کامل نیست) بررسی مسأله کر/تیلوس از این دیدگاه در آثار افلاطون‌شناسان سابقه ندارد و لذا رویکردی جدید به شمار می‌آید و از این رو مستدعی است که خوانندگان آگاه نقائص آن را به دیده اغماض بنگرند.

نخستین و شاید مهم‌ترین نکته‌ای که در این تحقیق باید به آن توجه شود آن است که افلاطون در طول حیات خود و در آثاری که طی چند دهه تألیف کرده عقیده‌ای ثابت نداشته و در بسیاری از عقایدش تجدید نظر کرده است. تقسیم آثار او به سه دوره نخستین و میانی و پایانی که امروزه تقریباً امری پذیرفته است، تا حدودی حاکی از اجماع محققان در این حقیقت تاریخی است، زیرا تطور فکر او - در کنار تغییرات سبک، ارجاعات تاریخی و قرائن دیگر - یکی از ملاک‌های این تقسیم بوده است. با این حال عواملی چون وجود آثار منحول، دشواری تعیین تاریخ و ترتیب دقیق این آثار و همچنین سبک نمایشنامه‌ای محاورات که در آنها عقایدی متضاد از قول افراد مختلف بیان می‌شود، تشخیص عقیده حقیقی افلاطون و تطور آن در طول حیات وی را دشوار و چه بسا ناممکن می‌سازد^۱. محققان در تقسیم آثار افلاطون به سه دوره تقریباً اتفاق نظر دارند، اما اینکه دقیقاً کدام آثار به کدام دوره تعلق دارد، هنوز محل مناقشه است و به غیر از بعضی توافق‌های کلی، تاریخ و ترتیب دقیق بیشتر آثار وی روشن نیست. ما در این مقاله قصد نداریم که وارد این مناقشه بشویم یا در این باب اظهار نظری کنیم. ما در این باب به تحقیقات دیگران استناد خواهیم کرد و در این میان آنچه را که به اجماع آنان نزدیک‌تر است،

1. Guthrie, IV/ 41-54, 78-96

ترجیح می‌دهیم تا بدین ترتیب از شبهات احتمالی احتراز جوییم. در این مقاله فرض شده است که اولاً *کراتیلوس* مقدم بر آثاری چون *پارمنیدس*، *تئایتوس*، *سوفسطایی* و *سیاستمدار* بوده، احتمالاً اندکی قبل از آنها تألیف شده است. ثانیاً محاورات، *فایدروس*، *تیمائوس*، *کرتیاس*، *فیلیوس* و *قوانین* جزو آثار متأخر افلاطون است و به دوره‌ای بعد از *کراتیلوس* تعلق دارد. اکثر محققان جدید به رغم بعضی اختلاف نظرها چنین ترتیبی را می‌پذیرند، مگر *فایدروس* که غالباً آن را متعلق به دوره میانی می‌دانند. ما در این باب مناقشه نمی‌کنیم، زیرا اولاً بررسی ترتیب آثار افلاطون بیرون از موضوع این تحقیق است و ثانیاً ما در قیاس با دیگر محاورات افلاطون کمتر به *فایدروس* استناد کرده‌ایم. با این حال اگر نهایتاً فرضیه کلی این مقاله مبنی بر سیر تطور عقیده افلاطون درباره ریشه‌شناسی به اثبات برسد، خود دلیلی خواهد بود بر تأخر این محاوره نسبت به آنچه تاکنون فرض شده است. تقریباً تا نیمه قرن بیستم نظر غالب بر این بود که *کراتیلوس* از آثار نسبتاً متقدم است و قبل از آثاری چون *ضیافت* و *جمهوری* و *فایدون* نوشته شده است.^۱ اما در دهه‌های گذشته محققان به تدریج به شباهت‌های این محاوره با آثار دوره‌های بعد توجه کرده‌اند و تاریخ‌های متأخرتری را پیشنهاد داده‌اند، اگرچه بیشتر این تاریخ‌ها تقریبی است و همیشه مخالفانی وجود داشته‌اند. از جمله قرائنی که *کراتیلوس* را در زمره آثار متأخر دوره میانی قرار می‌دهد، وجود

۱. بعضی افلاطون‌شناسان معتقدند که نظریه مثل در *کراتیلوس* نسبتاً تکامل یافته است، به این معنا که وجود ایده‌ها مستقل از افراد فرض شده است و از این نظر *کراتیلوس* در ردیف آثاری چون *فایدون* و *جمهوری* قرار می‌گیرد. تحقیقات سنخ‌شناسانه این نظر را تأیید کرده است (Young, C. M. 'Guthrie, IV/ 50-51', Oxford Studies in Ancient Philosophy 12, 1994, ff. I/29-49; Kahn, Ch. H. 'On Platonic chronology', in Annas and Rowe, 2002, 93-127). اما کسانی چون ایروین (Irwin, T. 'Plato's Heracliteanism', Philosophical Quarterly 27, 1977, 1-13) و راس (Ross, W. D. Plato's Theory of Ideas, Oxford, 1951, pp. 18-20) و لوس (Luce, J. V. 'The date of the Cratylus', American Journal of Philology 85, 1964, 136-54) از بررسی تحولات نظریه مثل به نتایجی کاملاً متفاوت رسیده‌اند. به عقیده ایشان در *کراتیلوس* نظریه مثل هنوز تکمیل نشده است و ایده‌ها هنوز متعالی نیستند. از این رو *کراتیلوس* را باید قبل از *فایدون* و محاورات مشابه آن در نظر گرفت. نیز نک: Taylor, p. 81. تی‌لور آن را از حیث سبک مقدم بر آثار بزرگ نمایشی‌ای چون *پروتاگوراس*، *ضیافت*، *فایدون* و *جمهوری* می‌شمارد (۷۵). راس (Ross, W. D. 'The date of Plato's Cratylus', Revue Internationale de Philosophie, 32, 1955, 187-96). لوس (ibid) و کالورت (Calvert, B. 'Forms and flux in Plato's Cratylus', Phronesis 15, 1970, 26-47) آن را قبل از *جمهوری* در نظر گرفته‌اند.

موضوعات مشترک میان این محاوره و آثار دوره موسوم به دوره انتقادی^۱ (پارمنیدس، *تئایتوس*، *سوفسطایی* و *سیاستمدار*) است. موضوعاتی مانند دیالکتیک، روش جمع و تقسیم^۲ و مسأله ناممکن بودن سخن نادرست^۳ که کمابیش در تمام این محاورات مطرح شده است. امروزه اکثر محققان با توجه به این موضوعات مشترک *کراتیلوس* را متعلق به دوره انتقادی و معمولاً اندکی پیش از آن می‌دانند.^۴

۱. منظور دوره‌ای است که افلاطون در بعضی از مبانی فلسفی خود به خصوص در نظریه مثل تشکیک کرده و در صد بازسازی آن برآمده است. پارمنیدس مهم‌ترین اثر دوره انتقادی است و آثاری دیگر چون *تئایتوس*، *سوفسطایی* و *سیاستمدار* آن را تکمیل می‌کنند.

2. Cratylus, 425

3. *ibid*, 429

۴. کیرک (Kirk, G. S. 'The Problem of Cratylus', *American Journal of Philology*,)
 Allan, D. J. 'The problem of Cratylus', *American Journal of*) آلان (, 1951, p. 226
 Barney, Rachel, *Names and Nature in Plato's*) و بارنی (*Philology* 75, 1954, 271-274
 Cratylus, Routledge, New York & London, 2001, pp. 3-4) آن را نزدیک به *تئایتوس* می‌دانند.
 Owen, G. E. L. 'The place of the Timaeus in Plato's dialogues', *Classical*) اون
 Mackenzie, M. M., 'Putting the Cratylus in its') و مکنزی (*Quarterly* 47, 1953, 79-95
 'place', *Classical Quarterly* 36, 1986, 124-50) آن را در زمره محاورات انتقادی متأخر دانسته‌اند.
 گمپرتس با توجه به موضوعات مشترک، *کراتیلوس* را نزدیک به *تئایتوس* و مقدم بر آن در نظر می‌گیرد. به گفته او افلاطون در هر دو محاوره به آنتیستنس انتقاد می‌کند و ادعاهای او را درباره ناممکن بودن رد یک ادعا و ناممکن بودن سخن گفتن نادرست، بررسی می‌کند. در هر دو محاوره سخن مشهور پروتاگوراس که می‌گفت انسان معیار همه چیز است، به یک نحو تفسیر می‌شود. در هر دو محاوره تأثیر گسترده نظریه بنیادی *هراکلیتوس* تأیید می‌شود. و افلاطون در هر دو محاوره شیوه رفتار *هراکلیتیان* جدید را به روشنی مجسم می‌سازد و ریشخند می‌کند (۱۱۰۹-۲/۱۱۱۲). چارلز کان و واندنبرگ در جرگه محققانی بوده‌اند که *کراتیلوس* را متعلق به دوره انتقادی می‌دانند. کان با توجه به تطور مفهوم دیالکتیک *کراتیلوس* را پیش‌درآمد محاوراتی چون *تئایتوس* و *سوفسطایی* می‌داند (به نقل از: Berg, p. 61). واندنبرگ نیز معتقد است که افلاطون قبل از طرح کامل دیالکتیک در محاورات *سوفسطایی* و *سیاستمدار* در این محاوره رابطه دیالکتیک و زبان را بررسی می‌کند (8-9).
 اخیراً سدلی با استناد به نسخه‌ای کهن و منحصر به فرد از *کراتیلوس* و مقایسه آن با متن موجود و متداول این محاوره فرضیه‌ای را مطرح کرده است که به موجب آن هسته اصلی *کراتیلوس* در اواسط دوره میانی تألیف شده است، اما افلاطون بعدها حدوداً زمانی که *سوفسطایی* را می‌نوشت، بخش‌هایی از آن را مطابق با نظریات جدید خود بازنویسی کرده است (Sedley, D., *Plato's Cratylus*, New York, 2003, pp. 6-14).

ریشه‌شناسی و دانش نام‌گذاران

دو نکته در *کراتیلوس* مطرح شده که در آثار دیگر - که احتمالاً در دوره‌ای پس از آن تألیف شده است - نقض می‌شود. این دو نکته عبارت است از نفی ریشه‌شناسی که پیش از این اجمالاً به آن اشاره شد و نکوهش نام‌گذاران که پس از این بدان خواهیم پرداخت. سقراط در *کراتیلوس* اعتبار ریشه‌شناسی را نفی می‌کند و به خصوص فیلسوفان را از استعمال این روش باز می‌دارد، زیرا تحلیل ریشه‌شناسی نام‌های متعدد مبرهن می‌سازد که این نام‌ها برخلاف فرض اولیه او مطابق با ماهیت چیزها ساخته نشده و لذا تحلیل آنها پرده از حقیقت چیزها بر نخواهد داشت. مضاف بر اینکه در پایان محاوره تصریح می‌شود که شناخت چیزها با رجوع بی‌واسطه به خود آنها ممکن است و از این رو فیلسوف نیازی به استفاده از این روش ندارد.^۱ به نظر سقراط نام‌ها بدین سبب با ماهیت چیزها مطابقت نمی‌کنند که نام‌گذاران ماهیت حقیقی چیزها را نمی‌شناخته‌اند و نام‌ها را بر اساس پندارها و تصورات نادرست خود ساخته‌اند. در نتیجه تحلیل این نام‌ها نه ماهیت حقیقی چیزها، بلکه تصورات نام‌گذاران را منعکس می‌سازد که به عقیده سقراط مبتنی بر شناخت حقیقی نبوده است. به عقیده او تنها فیلسوف است که ماهیت حقیقی چیزها را می‌شناسد و تنها اوست که صلاحیت نام‌گذاری دارد، زیرا می‌تواند بر هر چیز نامی مطابق با ماهیتش بنهد. نام‌گذار تنها در صورتی قادر به ساخت نام‌های درست است که از دانش فیلسوفان بهره بگیرد، زیرا در غیر این صورت نام‌های او مبتنی بر پندارهایش خواهد بود.^۲

اگرچه افلاطون بدین نکته تصریح نمی‌کند، به نظر می‌رسد که در اصل مخالف ریشه‌شناسی نیست و در واقع آن را ممکن می‌داند، مشروط به اینکه نام‌گذاری توسط فیلسوفان یا با مشورت ایشان صورت بگیرد. لازم به ذکر است که منظور وی از فیلسوف، فیلسوف افلاطونی یا به عبارت دقیق‌تر دیالکتیسین است.^۳ یعنی کسی که قادر به شهود ایده‌هاست و حقیقت را در ثبات ایده‌ها می‌جوید، نه در سیوروت اشیاء کائن و فاسد. شناخت حقیقی شناخت ایده‌هاست، زیرا اشیاء کائن و فاسد به علت سیوروت دائم اصلاً شناختنی نیستند و تنها موضوع وهم و پندارند.^۴ اگر نام‌گذار از این دانش برخوردار باشد و ایده هر چیز را بشناسد، تصویری از ایده ثابت را در نام هر چیز منعکس می‌سازد و بدین سان نام هر چیز با ماهیت حقیقی آن که همان ایده است، مطابقت می‌کند. نام‌گذاری که از دانش دیالکتیک بی‌بهره باشد، بدون توجه به ایده‌ها

1. Cratylus, 438d- 440c

2. ibid, 390b-e

3. ibid, 390c

4. ibid, 439b- 440c

به صورت محسوس چیزها نظر می‌کند و نام هر چیز را مطابق با صورت محسوس آن وضع می‌کند که البته پنداری بیش نیست. سقراط معتقد است که نام‌گذاران از فلسفه و دانش دیالکتیک بهره‌ای نداشته‌اند و تحلیل نام‌هایشان نشان می‌دهد که کاملاً برعکس، آنان همانند هراکلیتوس همه چیز را در سیرورت دائم می‌پنداشته‌اند و این سیرورت در نام‌هایشان منعکس شده است.^۱

مسأله نام‌ها و نام‌گذاران در دیگر آثار افلاطون

نفی ریشه‌شناسی و نکوهش نام‌گذاران در چند اثر دیگر که احتمالاً در دوره‌ای نزدیک به *کراتیلوس* تألیف شده است، تکرار می‌شود و مهم اینکه نفی ریشه‌شناسی در اکثر این موارد توأم با نکوهش نام‌گذاران و احتمالاً نتیجه آن است. البته آنچه در این محاورات نفی می‌شود، ریشه‌شناسی نیست، بلکه «موشکافی» (*σπουδάσειν*) در نام‌ها یا مفاهیمی از این قبیل است که شاید بتوان ریشه‌شناسی را نیز یکی از مصادیق آن شمرد. آنچه این فرض را تقویت می‌کند، این است که افلاطون در آثار این دوره برخلاف آثار دوره بعدی هیچ‌گاه از ریشه‌شناسی استفاده نکرده است. به طور کلی افلاطون به غیر از *کراتیلوس* در هیچ‌یک از محاوراتش صریحاً به موضوع ریشه‌شناسی اشاره نمی‌کند، اما بر حسب اینکه در کدام‌یک از محاورات از ریشه‌شناسی استفاده شده است و همچنین بر اساس انتقادات او به نام‌گذاران و نام‌هایی که وضع کرده‌اند و از مقایسه این انتقادات با آنچه در *کراتیلوس* مطرح شده است، می‌توان رد مسأله ریشه‌شناسی را در دیگر آثار وی دنبال کرد.

افلاطون در *کراتیلوس* می‌گوید که نام‌گذاران یونانی همه چیز را در سیرورت می‌دیدند و تصورات نادرستشان در نام‌هایی که ساخته‌اند، منعکس شده است. این عقیده در *تئاتیتوس*، *سوفسطایی* و *سیاستمدار* تکرار می‌شود. در *تئاتیتوس* می‌گوید «به عقیده هومر و هراکلیتوس و کسانی که چون آنان همه چیز را در سیرورت دائم می‌پندارند»^۲ ... «هر نامی که حاکی از ثبات باشد، بی‌معناست و بر وفق طبیعت باید از «شدن» و «ساخته شدن» و «ویران شدن» و «دگرگون شدن» سخن بگوییم... نه تنها از یکایک موجودات باید بدین گونه سخن بگوییم، بلکه این روش را باید در مورد مفاهیم کلی مانند «آدمی» و «سنگ» و انواع جانوران نیز به

1. *ibid*, 439b

سقراط در 437a این احتمال را مطرح می‌کند که چه بسا برخلاف نتیجه‌ای که آنان از تحلیل نام‌های مختلف به دست آورده‌اند، بعضی نام‌ها حاکی از ثبات چیزها باشد، اما او به سرعت از این فرض می‌گذرد و دیگر به آن اشاره نمی‌کند.

2. *Theaetetus*, 160d

کار ببریم»^۱. سقراط به نام‌گذاران اشاره‌ای نمی‌کند، اما اعتقاد به سیرورت که به هومر و هراکلیتوس نسبت داده می‌شود، همان عقیده‌ای است که او در *کراتیلوس* به نام‌گذاران نسبت داده بود. هومر و هراکلیتوس در *کراتیلوس* نیز حضوری چشم‌گیر دارند، تا آنجا که می‌توان نام‌گذاران را پیروان یا هم‌فکران آنان به شمار آورد. سقراط در پاسخ به پرسش هرموگنس درباره‌ی درستی نام‌ها به هومر استناد می‌کند و اکثر نام‌هایی که پس از آن تحلیل و سرانجام رد می‌شود، از سروده‌های او انتخاب شده است. ریشه‌شناسی به عنوان یک روش فکری در قرن پنجم پیش از میلاد در آتن رواج داشت و به خصوص در تفسیر سروده‌های هومر از آن استفاده می‌شد. احتمالاً به‌همین علت است که افلاطون به وی ارجاع می‌دهد و مثال‌های خود را از سروده‌های او نقل می‌کند. اشاره‌ی افلاطون به هراکلیتوس صریح‌تر است، چه به گفته‌ی او نام‌گذاران یونانی اندیشه‌هایی همانند هراکلیتوس داشته‌اند و همه چیز را در سیرورت می‌دیده‌اند. بنابراین فقره‌ی مذکور در *تائیتوس* از هر نظر با موضوعات مطرح شده در *کراتیلوس* هماهنگ است. ضمناً از این فقره استنباط می‌شود که همانند آنچه افلاطون در *کراتیلوس* در نفی ریشه‌شناسی گفته است، در اینجا نیز نقص عمده‌ی نام‌ها را در این می‌بیند که نام‌ها بر اساس فرض سیرورت چیزها وضع شده‌اند. بنابراین اگرچه او اکنون درباره‌ی ریشه‌شناسی اظهار نظر نمی‌کند، می‌توان حدس زد که او هنوز مخالف آن است. به خصوص که سقراط در صفحات بعد می‌گوید «تساهل در استفاده از کلمات و عبارات و اجتناب از موشکافی {در آنها} نشانه‌ی تربیت صحیح است و به راستی نقطه‌ی مقابل آن است که شایسته‌ی فرهیختگان نیست»^۲.

اظهاراتی مشابه در *سوفسطایی* و *سیاستمدار* نیز یافت می‌شود. بیگانه‌ی الثایی در *سوفسطایی* در بحث از تقسیم اجناس به انواع به نیاکان خود خرده می‌گیرد که به چنین موضوعاتی بی‌توجه بوده‌اند و نامی بر انواع مختلف هر جنس ننهادند^۳. مسأله‌ی تناظر نام‌ها با انواع و اجناس طبیعی در *سیاستمدار* به این صورت بیان شده است که به ازاء هر جنس یا نوع طبیعی باید نامی ساخت، نه اینکه به صورت معکوس عمل شود و به ازاء هر نامی که وجود دارد، وجود جنس یا نوعی را فرض کنیم^۴. بنابراین باری دیگر تأکید می‌شود که نام‌های متداول در زبان

1. *ibid*, 157b-d

2. *ibid*, 184

3. *Sophist*, 267

4. *Statesman*, 262

لزوماً با خود چیزها، که اکنون از آنها با عنوان اجناس و انواع طبیعی یاد شده است، مطابقت نمی‌کنند. سپس بیگانه به سقراط جوان می‌گوید که «اگر در نام‌ها موشکافی نکنی در آینده خردمندتر خواهی شد»^۱. بنابراین انتقاد از نام‌گذاران یونانی همواره به منع ریشه‌شناسی و اجتناب از استفاده‌های فلسفی از زبان منجر شده است. *تئایتوس* و *سوفسطایی* و *سیاستمدار* از محاورات دوره انتقادی است و افلاطون‌شناسان تقریباً اتفاق نظر دارند که این محاورات در یک دوره زمانی تألیف شده است. چنانکه شرح آن گذشت، بر طبق تحقیقات جدید *کراتیلوس* نیز در این دوره و احتمالاً اندکی قبل از این سه محاوره تألیف شده است. اگر این نظر درست باشد، می‌توان گفت که افلاطون در این دوره به زبان بدبین است و استفاده از ریشه‌شناسی را در تحقیقات فلسفی منع می‌کند.

نفی ریشه‌شناسی و نکوهش نام‌گذاران کهن در آثار بعدی افلاطون نقض شده است. به استثنای *کراتیلوس* که به مطالعه ریشه‌شناسی اختصاص یافته و طبیعتاً نمونه‌های ریشه‌شناسی در آن فراوان است، افلاطون در دیگر محاورات نزدیک به آن هیچ‌گاه از این روش استفاده نکرده است و چنانکه ذکر شد، احتراز از این روش احتمالاً ناشی از بدگمانی او به دانش نام‌گذاران بوده است. اما وی در محاورات متأخرش ضمن استفاده از روش ریشه‌شناسی چند بار به دانش نام‌گذاران کهن اذعان کرده است و از این رو به نظر می‌رسد که میان تمایل افلاطون به استفاده از ریشه‌شناسی و تصور او از دانش نام‌گذاران نسبتی مستقیم وجود دارد.

در *تیمائوس* در تبیین نام «صفرا» گفته می‌شود که «این نام را یا پزشکان ساخته‌اند یا کسانی که چون با چیزهای کثیر مواجه شوند، با اینکه شباهتی میان یکایک آنها نیست، وحدتی نوعی در آنها می‌یابند»^۲. بر طبق *کراتیلوس* نام‌گذاری فقط در صلاحیت فیلسوف یا دیالکتیسین است^۳ و در *فیلبوس* در تعریف دیالکتیک گفته می‌شود که دیالکتیک توانایی تشخیص صورت واحد در افراد کثیر است^۴. از مقایسه عبارات فوق استنباط می‌شود که افلاطون در هنگام تألیف *تیمائوس* تغییر عقیده داده یا به هر دلیل متقاعد شده است که نام‌گذاری که نام «صفرا» را برگزیده‌اند، از روش‌های دیالکتیکی بی‌اطلاع نبوده‌اند و برای

1. *ibid*, 261e

2. *Timaeus*, 83c

3. *Cratylus*, 390c

4. *Philebus*, 16d

این کار دانش کافی داشته‌اند، زیرا یافتن «وحدت نوعی در چیزهای متفاوت» همان «تشخیص صورت واحد در افراد کثیر» یعنی شناخت دیالکتیکی است. تحسین نام‌ها در *فایدروس* نیز با تحسین نام‌گذاران و دانش آنان مصادف شده است. سقراط در ستایش دیوانگی می‌گوید «پیشینیان ما که به هر چیز نامی داده‌اند، دیوانگی را ننگین نشمرده‌اند، وگرنه هنر پیش‌گویی را که از بهترین هنرهاست، «هنر دیوانگان» نمی‌نامیدند. معاصران ما که کمتر از پیشینیان به زیبایی توجه دارند، «هنر غیبگویان» را به جای آن نهاده‌اند، همچنانکه پیشینیان فنی را که به یاری آن مردمان هوشیار وقایع آینده را از راه تأویل پرواز پرندگان و دیگر علامات پیش‌گویی می‌کنند، «فن تأویل» نام داده بودند و معاصران «فن تطیر» را به جای آن به کار می‌برند. همان قدر که هنر غیبگویی، چه از حیث نام و چه از حیث مقام، بر فن تأویل برتری دارد، به‌همان اندازه قدر و منزلت دیوانگی در نظر پیشینیان والاتر از مرتبه هوشیاری بوده است، زیرا دیوانگی بخششی است الهی و حال آنکه هوشیاری جنبه انسانی دارد»^۱.

تحسین نام‌ها و نام‌گذاران در چند فقره از *قوانین* تکرار می‌شود. یک بار هنگامی که درباره انواع رقص بحث می‌شود، افلاطون می‌گوید: «چون نام‌هایی را که از قدیم به چیزهای گوناگون داده‌اند، در نظر می‌آوریم، نمی‌توانیم از ستایش نام‌گذاران خودداری کنیم، زیرا اغلب چنان با مسمای خود انطباق دارند که گویی طبیعت آنها را برای آن چیزها آفریده است. مثلاً نام رقص‌های مردمی که در عین خرسندی و شادمانی می‌توانند نشاط خود را در حدی معتدل نگاه دارند. واضح این نام‌ها هر که بوده، نام امیلیا را برای آن رقص‌ها چنان مطابق قوانین هنر موسیقی وضع کرده است که از این طریق دو نوع رقص را از یکدیگر تفکیک کرده و به هریک نامی مناسب داده است. بدین معنی که رقص‌های جنگی را به نام پوریکه و رقص‌های صلح را به نام امیلیا خوانده است...»^۲.

«وضع نام‌ها مطابق قوانین هنر موسیقی» نکته‌ای است که مجدداً بر دانش نام‌گذاران صحه می‌گذارد. هنر موسیقی از جمله مقدمات دیالکتیک به شمار می‌آید و در کتاب هفتم جمهوری^۳ در وصف آن گفته می‌شود که «از راه تمرین و عادت به آهنگ و وزن، نفس را چون نغمه‌ای هماهنگ می‌سازد». از این عبارت نتیجه گرفته می‌شود که نام‌گذاران این نام را

1. Phaedrus, 244

2. Laws, 816

3. Republic, VII/521e-522a

بر اساس دانش و نه پندارهای خود برگزیده‌اند. ضمناً «تفکیک دو نوع رقص از طریق این نام» احتمالاً ناظر بر روش تقسیم دیالکتیکی است که شرح آن در سوفسطایی و سیاستمدار گذشته است. بیگانه‌الایی در این محاورات در توضیح روش دیالکتیک به نوعی از تحلیل مفاهیم اشاره می‌کند که عبارت است از تقسیم یک جنس به انواع و جمع انواع مختلف تحت یک جنس. چنانکه قبلاً اشاره شد، بیگانه در سوفسطایی به نام‌گذاران یونانی خرده می‌گیرد که در وضع نام‌ها از این نکته غفلت ورزیده‌اند و نسبت میان انواع و اجناس در نام‌هایشان منعکس نشده است.^۱ اما اکنون نام‌گذاران دقیقاً بدین سبب تحسین می‌شوند که در انتخاب نام‌ها به این نکته توجه داشته‌اند و نسبت میان اجناس و انواع را در نام‌گذاری لحاظ کرده‌اند. تحسین نام‌گذاران در کتاب دوازدهم قوانین ادامه پیدا می‌کند و در وصف آنان گفته می‌شود که «پیشینیان واژه‌ها و اصطلاحات خوبی برای ما به جای گذاشته‌اند. یکی از بهترین آنها نام‌هایی است که به الهه‌های سرنوشت داده‌اند. نخستین آنها را لاکسیس نامیده‌اند که به معنی «سرنوشت» است. دومی را «آتروپوس» خوانده‌اند که به معنی «ریسنده» است. و الهه سوم را «کلوتو» نام داده‌اند که به معنی «تغییرناپذیری» است و اوست که سرنوشت هرکس را چون رشته شده، استوار و تغییرناپذیر می‌سازد»^۲. توضیحات اخیر افلاطون درباره نام‌گذاران و نام‌هایی که وضع کرده‌اند، نشان می‌دهد که نظر او درباره اشتباهات و تصورات نادرست آنان تغییر کرده است و در این صورت می‌توان حدس زد که او اگرچه اکنون به ریشه‌شناسی اشاره‌ای نمی‌کند، احتمالاً آن را منع نخواهد کرد، زیرا به عقیده او نام‌ها از بسیاری جهات با ماهیت چیزها مطابقت دارند. مؤید این ادعا نمونه‌های ریشه‌شناسی است که در تیمائوس و قوانین و آثار نزدیک به آنها دیده می‌شود و پیش از آن سابقه نداشته است.^۳ تیمائوس و قوانین به زعم اکثر افلاطون‌شناسان از آخرین آثار افلاطون بوده است. در این صورت افلاطون پس از کراتیلوس و آثار دوره انتقادی در مورد دانش نام‌گذاران و متعاقباً در مورد استفاده از ریشه‌شناسی در تحقیقات فلسفی تغییر عقیده داده است.

هویت نام‌گذاران

نکته‌ای مهم که مفروضات غیرفلسفی یا به عبارتی دیگر مفروضات تاریخی و اجتماعی این

1. Sophist, 267

2. Laws, 960c

3. Phaedrus, 238c, 244b, 244c; Timaeus, 43c, 62a, 90b-c; Laws, 713d-e

محاوره را آشکار می‌سازد، این است که *کراتیلوس* تفحصی دربارهٔ زبان به ما هو زبان نیست، بلکه مشخصاً تفحصی دربارهٔ زبان یونانی است. سقراط فقط نام‌های یونانی را تحلیل می‌کند و اگر چه نخست می‌پذیرد که صورت نام‌ها در همهٔ زبانها یکی است و تفاوت نام‌های یونانی و بیگانه تنها از حیث ماده و حروف آنهاست^۱، تا پایان محاوره هیچ نام بیگانه‌ای را تحلیل نمی‌کند^۲. حتی در چند فقره پس از آنکه روشن می‌شود بعضی نام‌های یونانی ریشه‌ای بیگانه دارد، وی دست از تحلیل می‌کشد و دربارهٔ معنا و مدلول حقیقی آنها اظهار بی‌اطلاعی می‌کند^۳، تو گویی بحث دربارهٔ آنها ربطی به موضوع محاوره ندارد. افلاطون به اصل و اعتبار نام‌های یونانی می‌اندیشد و به همین ترتیب وقتی که از نام‌گذاران سخن می‌گوید، مشخصاً نام‌گذاران یونانی را در نظر دارد، نه مطلق نام‌گذاران را. نام‌گذارانی که افلاطون از آنان سخن می‌گوید، افرادی موهوم نیستند که صرفاً به ضرورت منطقی فرض شده باشند، بلکه آنان پیشوایان نسل‌های کهن یونان اند که در دوره‌ای از ادوار تاریخ در آن سرزمین زیسته‌اند و میراثی از خود به جای گذاشته‌اند که نام‌های یونانی بخشی از آن است. برخلاف فیلسوفانی چون اپیکوریان که تکوین زبان را امری تدریجی و طبیعی می‌شمردند که طی نسل‌های متمادی به انجام رسیده است^۴ افلاطون بر این عقیده بود که در دوره‌ای از تاریخ و در میان هر قومی پیشوایانی ظهور کرده‌اند که بر هر چیز نامی نهاده‌اند و نام‌هایی که امروز در میان مردم متداول است، از آنان به جای مانده است. این پیشوایان همان قانون‌گذاران کهن اند که قوانین یونان را بنیاد نهاده‌اند و بدین سبب است که افلاطون نام‌گذاران را غالباً قانون‌گذار می‌خواند^۵. واژهٔ نوموس که در اینجا مسامحتاً به قانون ترجمه شده است، در اصل معنایی وسیع‌تر از قانون دارد که در عین حال عرف و سنت‌های رایج جامعه را نیز در بر می‌گیرد^۶. در این معنا زبان نیز از مصادیق قانون به شمار می‌آید، زیرا زبان متداول در جامعه رسم یا قانونی قلمداد می‌شود که همانند دیگر قوانین و سنت‌های کهن توسط قانون‌گذاران کهن وضع شده است^۷. بنابراین مسألهٔ ریشه‌شناسی در فلسفهٔ افلاطون در ارتباط با مسألهٔ قوانین و سنن و به

1. Cratylus, 389d- 390a

۲. نیز نک: ۳۸۳، 390a، 401c، *ibid*، که در آنجا به نام‌های بیگانه اشاره می‌شود.

3. *ibid*, 409d-410a, 416a, 421b

۴. اپیکوریان آن گونه نام‌گذاری را که در *کراتیلوس* وصف شده است، به سخره می‌گرفتند (Berg, 36-37)

5. Cratylus, 389a

6. Liddel, H. G. & Scott, R., A Greek-English Lexicon, Oxford, 1983, under: νομος

7. Cratylus, 388d

خصوصاً مرتبط با موضع او در قبال قانون‌گذاران است. افلاطون در چند محاوره به مناسبت‌های مختلف به بحث و مذاقه‌ای تاریخی-اسطوره‌ای درباره‌ی این پیشوایان پرداخته و کاملاً روشن است که هویت تاریخی، سرگذشت و بیش از همه اعتبار دانش آنان از موضوعاتی است که ذهن او را به خود مشغول داشته است.

گرایش به ریشه‌شناسی در یونان باستان عموماً بر این فرض مبتنی بود که نام‌گذاران یا همان قانون‌گذاران کهن به عللی از جمله فضایل فطری، الهام الهی و عللی دیگر که توضیح آن در این مقال نمی‌گنجد، صاحب دانشی برتر از دانش آیندگان بوده‌اند. بخشی از دانش آنان در نام‌هایی که آنان به جای گذاشته‌اند، باقی مانده است و از طریق ریشه‌شناسی این نام‌ها می‌توان بخشی از دانش آنان را بازیافت^۱. بنابراین امکان و اعتبار ریشه‌شناسی منوط به دانش مردمان اعصار کهن است و به همین علت است که مسأله افلاطون در تتبعات تاریخی‌اش دانش نیاکان یونانی است. وی می‌خواهد بداند که آیا یونانیان کهن که نام‌گذاران و قانون‌گذاران از میانشان برخاسته‌اند، واقعاً دارای چنین دانشی بوده‌اند، یا خیر. مطالعه آثار او نشان می‌دهد که او در این باب عقایدی متعارض داشته و به عللی که بر ما پوشیده است، در دوره‌ای از حیات خود در این موضوع تغییر عقیده داده است. از قضا این تغییر عقیده از نظر زمانی و ترتیب محاورات با تغییر عقیده او در موضوع ریشه‌شناسی مصادف شده است و به نظر می‌رسد که ارتباطی میان این دو موضوع وجود داشته باشد. وی در آثار نزدیک به *کراتیلوس* به دانش پیشینیان بدگمان است و احتمالاً همین بدگمانی سبب شده تا او ریشه‌شناسی را منع کند. وی به تدریج در این عقیده تجدید نظر کرده تا اینکه در آثار متأخرش - یعنی همزمان با دوره‌ای که نام‌گذاران یونانی را ستوده و به استفاده از ریشه‌شناسی گرویده - به دانش پیشینیان اذعان کرده است. بنابراین علت نفی ریشه‌شناسی در *کراتیلوس* و آثار نزدیک به آن و همچنین علت گرایش متأخر افلاطون به ریشه‌شناسی، عقاید متفاوت و تغییر عقیده او درباره‌ی دانش پیشینیان و نام‌گذاران زبان یونانی بوده است.

افلاطون و دانش پیشینیان

افلاطون در چند محاوره درباره‌ی پیشینیان و دانش آنان سخن گفته و در این باب عقایدی

۱. Berg, 49-50; نیز نک: Boys-Stones, G. R., *Post-Hellenistic Philosophy*, Oxford

University Press, 2001, ff. که تحقیقی مبسوط درباره‌ی مرجعیت پیشینیان در تفکر یونانی است.

متعارض ابراز کرده است. مسأله دانش پیشینیان در آثار او بعضاً به صورت مسأله فضیلت یا سعادت آنان به میان می‌آید، زیرا به عقیده او دانش با فضیلت ملازمه دارد و همچنانکه سقراط تعلیم می‌داد، یگانه فضیلت حقیقی همانا معرفت است^۱. فضیلت نیز به نوبه خود تنها شرط سعادت است^۲ و انسان دانا به راستی سعادت‌مند است، حتی اگر از مصائب زندگی رنج برد. بنابراین هریک از سه مفهوم دانش، فضیلت و سعادت مستلزم دو مفهوم دیگر بوده، از این جهت تفاوتی میان آنها نیست.

در *کراتیلوس* روایت هزیود دربارهٔ چهار نسل انسان که متعاقب یکدیگر در ادوار مختلف تاریخ پای به عرصه وجود نهاده‌اند و یکی پس از دیگری از صفحهٔ روزگار محو شده‌اند نقل شده است. هزیود در *کارها و روزها*^۳ از چهار نسل بشر سخن می‌گوید که به ترتیب از زر و سیم و مفرغ و آهن سرشته شده‌اند. مردم نسل زرین که در عهد خداوندی کرونوس می‌زیستند، نخستین انسان‌هایی بودند که پا به عرصهٔ حیات گذاشتند. فضایل فطری و سرشت برتر آنان که به زر تشبیه شده است و همچنین وفور نعمات طبیعی اسباب سعادت آنان را مهیا ساخته بود. پس از کرونوس نوبت به خداوندی زئوس رسید و نسل‌های بعدی که در عهد او می‌زیسته‌اند چه از حیث سرشت و چه از حیث برخورداری از نعمات طبیعی شرایط نامطلوب‌تر داشتند. سرشت آنان که به سیم و مفرغ و آهن تشبیه شده است، تلویحاً بدین معناست که ایشان از فضایل ذاتی مردمان نسل زرین برخوردار نبوده‌اند. مضاف بر اینکه فقدان مواهب طبیعی که بر اثر دگرگونی‌ها و ناملایمات طبیعت پدید آمده بود، حصول سعادت را دشوارتر می‌ساخت، تا آنجا که به گفتهٔ هزیود ما مردم آهنین که در عهد زئوس به سر می‌بریم، از همهٔ نسل‌ها نگون‌بخت‌ترینیم.

این اسطوره از جمله روایاتی است که افلاطون در تتبعات تاریخی خود در باب هویت و سرگذشت پیشینیان به آن استناد جسته است. با این حال در *کراتیلوس* و آثار نزدیک به آن قرائت او از این روایت کاملاً غیرتاریخی و در واقع اخلاقی و اجتماعی است، بدین معنا که او چهار فلز مذکور را به معنای سرشت متفاوت انسان‌ها و فضایل و سعادت پیشینیان در برابر رذایل و شقاوت مردم روزگار خود نمی‌داند، بلکه این عناصر را به معنای وجوه مختلف انسان

1. Protagoras, 357 ff.

2. Statesman, 272b-c

3. Hesiod, 'Works and Days', The Homeric Hymns and Homeric, with an English Translation by Hugh G. Evelyn-White, London, 1974, pp. 106- 201

و جامعه تفسیر می‌کند. با توجه به ملازمهٔ سعادت و فضیلت با دانش که قبلاً به آن اشاره شد، می‌توان نتیجه گرفت که در این نوع تفسیر، دانش پیشینیان تلویحاً نفی می‌شود و تفسیر غیرتاریخی از این جهت همسو با نفی دانش نام‌گذاران در *کراتیلوس* است. آنچه بر اهمیت این اسطوره و بر احتمال ارتباط آن با مسألهٔ *کراتیلوس* می‌افزاید، این است که ماجرای چهار نسل بشر در *کراتیلوس* نیز به نحوی غیرتاریخی تفسیر شده است. در آنجا در خلال ریشه‌شناسی نام‌ها به این موضوع اشاره شده، در تفسیر آن گفته می‌شود که منظور از مردم نسل زرین صرفاً انسان‌های نیک و فاضل است که البته همیشه و همه جا بوده‌اند و در میان مردم این روزگار نیز می‌توان نظیرشان را یافت.^۱ بدین ترتیب معنای صریح این اسطوره دایر بر برتری ذاتی پیشینیان نفی می‌شود و از این جهت این تفسیر با نفی دانش نام‌گذاران در *کراتیلوس* همسوست.

افلاطون در کتاب سوم جمهوری دوباره همین روایت را نقل می‌کند و نسل‌های چهارگانهٔ بشر را مجدداً به صورت غیرتاریخی و این بار به معنای طبقات مختلف اجتماعی تفسیر می‌کند.^۲ وی این اسطوره را اسطوره‌ای فنیقی می‌خواند که «در روزگاران قدیم در بسیاری از شهرها رایج بوده است و مردم آن را راست می‌پنداشته‌اند، اما امروز هیچ‌کس آن را باور ندارد و شاید در آینده نیز کسی باور نکند. از این رو سخنوری توانا باید تا مردم را به راستی آن معتقد سازد». به گفتهٔ او این اسطوره از قبیل آن دروغ‌های مصلحت‌آمیزی است که زمامداران باید به مردم بگویند. باید به مردم این گونه القاء کنند که خدا زمامداران را از زر، دستیارانشان را از سیم و کشاورزان و دیگر پیشه‌وران را از آهن و مفرغ سرشته است. وانگهی چه بسا از زمامداری فرزندی از جنس آهن و مفرغ زاده شود یا کشاورز و پیشه‌وری فرزندی زرین و سیمین بزایند. در این مواقع باید کودکان زرین و سیمین را به زمامداران و کودکان آهنین و مفرغین را به کشاورزان و پیشه‌وران بسپارند تا هریک زندگی‌ای متناسب با سرشت خود در پیش گیرد. افلاطون معنای صریح و تاریخی این اسطوره را باور ندارد، یعنی نمی‌پذیرد که در اعصار کهن مردمانی با سرشتی متفاوت می‌زیسته‌اند، بلکه آن را صرفاً به معنای چهار طبقهٔ اجتماعی می‌داند؛ در ثانی تفاوت سرشت این افراد در میان طبقات اجتماعی نیز همیشگی و محتوم نیست و بسیار پیش می‌آید که در هر طبقه‌ای فرزندی با سرشتی متفاوت متولد شوند. افلاطون در *سیاستمدار* به این اسطوره بازمی‌گردد و شرحی مفصل از آن ارائه می‌کند. او هنوز

1. Cratylus, 398 a-b

2. Republic, 414b- 415c

به حقیقت این داستان باور ندارد^۱، اما به نظر می‌رسد که این بار موافقت او بیش از گذشته است و مهم‌تر اینکه جنبه تاریخی این روایت بارزتر شده است. به عبارتی دیگر اسطوره مزبور برخلاف گذشته به معنایی اخلاقی و اجتماعی تفسیر نمی‌شود، بلکه افلاطون آن را صریحاً خبری موثق درباره پیشینیان قلمداد می‌کند، اگرچه هنوز در فضیلت و دانش آنان تردید دارد. وی با بیانی شبیه به هزیود به توصیف عهد خداوندی کرونوس و زئوس می‌پردازد و آن زمانی است که چرخ جهان در دو جهت مخالف می‌گشته است. در عصر زرین، کرونوس خود تدبیر امور عالم را به دست دارد و هر قوم و سرزمینی تحت قیمومت دایمونی الهی است. اما در عهد زئوس چرخ جهان در جهتی مخالف به گردش می‌افتد و بر اثر آن همه چیز دگرگون می‌شود. خداوند سکان عالم را رها می‌کند و دایمون‌ها قلمروشان را ترک می‌کنند و عالم را به حال خود وامی‌گذارند و از اینجا همه رنج‌های زندگی آغاز می‌شود^۲.

همه شرایط برای سعادت انسان‌های عهد کرونوس فراهم است و برتری آنان بر مردم عهد زئوس بدیهی به نظر می‌رسد، اما افلاطون آن را بدیهی نمی‌داند و در سعادت‌مندی آنان تردید دارد. علت آن است که به عقیده او سعادت مستلزم کسب فضایل است و فضیلت بدون معرفت و دانش به دست نمی‌آید. او هنوز تردید دارد که آیا مردم عهد کرونوس که در کمال آسایش و کامرانی می‌زیسته‌اند، از دانش فلسفی نیز برخوردار بوده‌اند یا خیر. وی می‌گوید «اگر دست‌پروردگان کرونوس... از این آسایش برای جستجوی دانش سود می‌جستند... می‌توان گفت که هزار بار سعادت‌مندتر از مردم امروز بوده‌اند، ولی اگر وقت خود را به خوردن و نوشیدن و گفتن و شنیدن داستان‌هایی می‌گذراندند که امروز هم از ایشان نقل می‌شود، به عقیده من حالشان معلوم است»^۳. بنابراین افلاطون هنوز در برتری اسلاف و اعتبار دانش آنان تردید دارد^۴. هر سه محاوره کراتیلوس، جمهوری و سیاستمدار از آثار دوره میانی افلاطون و از نظر زمانی مقارن با انتقادات او به زبان یونانی است. چنانکه شرح آن گذشت، علت بدبینی افلاطون به ریشه‌شناسی و نام‌های یونانی بی‌اعتمادی او به دانش نام‌گذاران است و اینک فقرات فوق نشان می‌دهد که وی همزمان در تتبعات تاریخی و اسطوره‌ای خود نیز - یعنی در مباحثی غیر از مبحث نام‌ها و نام‌گذاران - دانش و فضایل ذاتی پیشینیان را رد کرده است.

1. Statesman, 268d

2. ibid, 268d- 274d

3. ibid, 272b-c

4. Boys-Stones, p. 11

در آثار دوره بعدی یعنی مقارن با گرایش متأخر افلاطون به ریشه‌شناسی و ستایش نام‌گذاران، تغییری مشابه در قرائت وی از روایات تاریخی دیده می‌شود. روایاتی مشابه درباره فضایل و برتری‌های پیشینیان در آثار این دوره نقل شده است، اما افلاطون برخلاف گذشته این روایات را به صورت کاملاً تاریخی تفسیر می‌کند، بدین معنا که این روایات را اخباری موثق درباره نیاکانی بافضیلت و سعادت‌مند می‌داند و مهم‌تر از همه اینکه بر دانش آنان صحنه می‌گذارد. در تیمائوس، کریتیس و قوانین به ظهور و افول تمدن‌ها و سرگذشت بازماندگان آنان اشاره می‌شود.^۱ به گفته افلاطون هر تمدنی همواره در معرض حوادث و فجایع طبیعی است و تمدن‌هایی که دانش و هنرهای خود را به نحوی ثبت نکرده باشند، پس از این فجایع از صفحه روزگار محو می‌شوند و بازماندگانشان از دانش و هنر آنان محروم خواهند ماند. به عقیده افلاطون نیاکان یونانیان در دانش و فضیلت سرآمد اقربان بوده‌اند و جامعه آنان از هر نظر نمونه بوده است. در تیمائوس از قول کاهنی مصری گفته می‌شود که اصیل‌ترین و شریف‌ترین قوم بشر در آتن می‌زیسته است و آتینیان کنونی از اعقاب و بازماندگان آن قوم اند.^۲ اما از بد حادثه بعدها سیل و طوفانی سهمگین آتن را ویران کرد و تمدن آنان زیر آوار مدفون و فراموش شد. این مطلب در هریک از سه محاوره فوق که هر سه از آخرین محاورات افلاطون بوده، به نحوی تکرار شده و حاکی از تغییر عقیده اساسی وی درباره دانش و فضایل یونانیان کهن است. مدح یونانیان به گونه‌ای که در این محاورات آمده است، در هیچ‌یک از آثار قبلی افلاطون سابقه ندارد و از آنجا که گرایش به ریشه‌شناسی و مدح نام‌گذاران نیز همزمان و در همین محاورات مشاهده می‌شود، می‌توان با اطمینان گفت که وی در این دوره از بدگمانی و عقیده سابق خود درباره نیاکان یونانی برگشته است.

پرطمطراق‌ترین ستایش‌های افلاطون از نیاکانش در منکسنوس آمده است. اما دشواری تعیین

1. Timaeus, 22c; Laws, III/677a

۲. به گفته کاهن مصری آتن هزار سال کهن‌تر از مصر است، زیرا کتاب‌های مقدس مصری قدمت مصر را هشت هزار سال و قدمت آتن را نه هزار سال نوشته‌اند. نیاکان مردم آتن در دانش و هنر و جنگاوری سرآمد اقوام بوده‌اند و جامعه‌ای نمونه داشته‌اند. حکومت و نظام سیاسی و اجتماعی آتن بی‌نظیر بوده و علوم مختلف از طبیعیات و پزشکی و پیشگویی در آنجا به کمال رسیده بوده است. آتنا، الهه بانای و حامی آتن، از این جهت سرزمین آتن را برگزید که آمیزش و هماهنگی فصول سال در آنجا زمینه پیدایش مردان خردمند و روشن‌بین را مهیا می‌ساخت و چون این الهه جنگ و دانش را دوست دارد، سرزمینی را برگزید که قابلیت پرورش آدمیانی همانند خودش را داشته باشد. آتینیانی که در آنجا پدید آمدند و مسکن گزیدند و در دامن آن نظام سیاسی به سر بردند، در همه فضایل انسانی بر مردم جهان برتری یافتند (Timaeus, 23b-25c).

تاریخ تألیف این اثر و همچنین دوپهلو بودن سخنان سقراط که دانسته نیست آتنیان را به جد یا به طعن می‌ستاید، مانع از آن می‌شود که مقصود حقیقی او را دریابیم و محتوای منکسنوس را در میان مطالب فوق بگنجانیم. با این حال سخنان سقراط، خواه به جد، خواه به طعن، و صرف نظر از تعلق آن به دوره‌ای خاص، حاکی از توجه افلاطون به نیاکان و فضایل آنان است، چه کل این محاوره به این موضوع اختصاص یافته است. افلاطون در منکسنوس آتنیان و نیاکانشان را ستوده است. آتن زادگاه و پرورشگاه نخستین انسان‌هاست. پس از آنکه انسان از خاک آتن زاده شد و پرورش یافت، ایزدان خود به تربیت او همت گماشتند و هنرهای لازم را به او آموختند.^۱ افلاطون نظام سیاسی آتن را می‌ستاید و از برابری آنان در برابر قانون سخن می‌گوید.^۲ ماجرای مقاومت جانانه آنان در مقابل کشورگشایی پارسیان را شرح می‌دهد^۳ و رأفت آنان را یادآوری می‌کند که از تقصیرات دیگر اقوام یونانی گذشتند.^۴ خلاصه آنکه او آتنیان را سرآمد اقران می‌داند و معتقد است که آتن را نه تنها آتنیان، بلکه جهانیان باید بستایند.^۵ بعضی محققان در اصالت این محاوره تردید دارند و بعید می‌دانند که افلاطون، منتقد سرسخت و نستوه آتنیان، چنین زبان به ستایش آنان گشوده باشد. اما ما نشان دادیم که ظاهراً افلاطون در دوره‌ای از این عقیده برگشته است. بعضی نیز با توجه به مقدمه این محاوره که در آنجا سقراط سخنرانی و ستایش آتنیان در برابر خودشان را کاری آسان خوانده است،^۶ کل سخنرانی را نوعی تمسخر می‌دانند که در این صورت باید آن را متعلق به دوره‌ای نسبتاً متقدم دانست که افلاطون هنوز منتقد نیاکان خود بوده است.^۷

اگر روایت تیمائوس مبنا قرار گیرد، می‌توان استنباط کرد که احتمالاً نام‌گذاران در میان مردمان خردمند پیش از طوفان می‌زیسته‌اند و نام‌های یونانی که افلاطون در آثار متأخرش آنها را متضمن معرفتی حقیقی می‌داند، از آنان به یادگار مانده است. با این حال روایات و اخباری که افلاطون نقل می‌کند تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد از جمله اینکه وی در قوانین از نسل‌های پس از طوفان و از دانش و فضایل آنان نیز سخن می‌گوید و معلوم نیست که

1. Menexenus, 237

2. *ibid*, 238b-239a

3. *ibid*, 239 ff.

4. *ibid*, 242c

5. *ibid*, 237d

6. *ibid*, 235c

7. Guthrie, IV/ 312-315, 321-323

نام‌گذاران دقیقاً از میان کدام نسل برخاسته‌اند. به گفته او شبانان و کوه‌نشینانی که در ارتفاعات و دور از غوغای شهرها به سبکی بدوی می‌زیستند، تنها کسانی بودند که از این حوادث جان به سلامت بردند و نسل خود را تداوم بخشیدند. اما از آنجا که آنان از دانش و فرهنگ شهرنشینان بی‌اطلاع بودند، دانش و هنرهای مردم اعصار قدیم به مرور از یادها رفت^۱ و نسل‌های جدید می‌بایستی در طول قرن‌ها همه چیز را از نو فرابگیرند. آنان هزاران سال با فنون و هنرهای امروزی بیگانه بودند تا اینکه هزار یا دو هزار سال پیش ایزدان توسط کسانی چون دایدالوس و ارفئوس و دیگران علوم و فنون مختلف را به آنان آموختند^۲. می‌توان تصور کرد که نام‌گذاری نیز یکی از همین علوم و فنون بوده باشد، خصوصاً به این دلیل که در *کراتیلوس* به منشأ الهی نام‌گذاری اشاره شده است. اما علاوه بر این به ظهور قانون‌گذاران در میان نسل‌های بعدی اشاره می‌شود که جامعه جدید را بنیاد گذاشتند^۳ و چنانکه قبلاً گفته شد، افلاطون در *کراتیلوس* نام‌گذاری را به آنان نسبت می‌دهد. بنابراین هریک از این سه نسل، یعنی نسل پیش از طوفان که به دانش و فضایل آنان تصریح شده است، نسل پس از طوفان که علوم و فنون را از ایزدان فراگرفته‌اند و سرانجام قانون‌گذاران که در *کراتیلوس* نام‌گذاری به آنان نسبت داده می‌شود، می‌توانند مبدع نام‌ها بوده باشند.

تفسیری دیگر نیز از سخنان افلاطون ممکن است و آن این که شاید بخشی از دانش نسل پیش از طوفان و از جمله بخشی از نام‌ها به نسل‌های بعدی رسیده باشد. او حداقل در روایت کتاب *قوانین* تلویحاً می‌پذیرد که بخشی از دانش و هنرهای نسل پیش از طوفان به بازماندگان منتقل شده است^۴. وی در این کتاب به ظهور قانون‌گذاران اشاره می‌کند که به

1. Timaeus, 21d- 25c

2. Laws, 677c

3. ibid, 681 b-c; Boys-Stones, pp. 13-14

۴. نیز نک: ارسطو، مابعدالطبیعه، ترجمه شرف الدین خراسانی، تهران، ۱۳۷۹ش، کتاب لامبدا، 1074a38- b14: «از سوی پیشینیان و نیاکان باستان همچون میراث بر جای مانده‌ای به ما رسیده است که این اجرام آسمانی ایزدان اند و وجود الهی همه طبیعت را فراگرفته است. آنگاه مطالبی دیگر به نحوی اسطوره‌ای برای اقناع عوام و نیز به خاطر کاربرد قانون و مصلحت همگانی بعداً افزوده شده است. می‌گویند که این ایزدان انسان‌شکل و همانند بعضی جانوران دیگرند و چیزهای دیگری نیز نظیر آنچه گفته شد، می‌گویند. اکنون اگر کسی این‌ها را جدا کند و تنها پاره نخست آن را بگیرد، یعنی اینکه ایشان می‌انگاشتند که جوهرهای نخستین ایزدان اند، باید بپذیرد که سخنی الهی گفته شده است، و چون هر هنر و هر فلسفه‌ای احتمالاً بارها تا حد امکان کشف شده و بار دیگر از میان رفته است، این عقاید ایشان نیز همچون بقایایی از عقاید پیشین تاکنون حفظ شده‌اند. فقط به این اندازه عقاید پدران و پیشینیان بر ما آشکار و فهمیدنی است.»

گفته او قرن‌ها پس از آن حوادث ویرانگر پای به عرصه حیات نهادند و قوانین و سنت‌های یونانی را بنیاد گذاشتند.^۱ نکته این است که به عقیده افلاطون این قانون‌گذاران مبدع قوانین نبوده‌اند، بلکه در میان طوایف مختلف مردم - که هزاران سال پس از آن حوادث به شیوه‌ای بدوی می‌زیسته‌اند - گشته‌اند و بهترین قوانین رایج در میان آنان را برگزیده‌اند و ترویج کرده‌اند. از روایت اخیر چنین برمی‌آید که قوانین رایج در میان مردم بدوی احتمالاً همان قوانینی است که از نسل پیش از طوفان به جای مانده است. از آنجا که نام‌ها نیز در زمره قوانین قلمداد می‌شوند، احتمالاً نام‌گذاری نیز به شیوه‌ای مشابه انجام شده است، یعنی قانون‌گذاران از میان نام‌هایی که از پیشینیان به جای مانده بوده است بهترین‌ها را برگزیده‌اند و در میان مردم ترویج کرده‌اند.^۲ باری، تشخیص اینکه نام‌گذاران از میان کدام‌یک از این نسل‌ها برخاسته‌اند و نکوهش و ستایش آنان در محاورات مختلف افلاطون دقیقاً ناظر بر کدام‌یک از نسل‌های پیش یا پس از فجایع طبیعی است، بسیار دشوار و چه بسا ناممکن است، اما آنچه روشن است، این است که عقیده افلاطون درباره اسلافش از *کراتیلوس* تا *قوانین* کاملاً تغییر کرده است و احتمالاً همین تغییر عقیده علت تغییر عقیده او در باب ریشه‌شناسی است.

دانش پیشینیان و تأثیر آن بر مباحث دیگر

زبان تنها موضوعی نیست که افلاطون آن را در ارتباط با دانش پیشینیان بررسی می‌کند. اساطیر نیز همانند نام‌ها ساخته پیشینیان و حاوی بخشی از دانش آنان قلمداد می‌شود و

1. laws, 681b-c

۲. بدیهی است که تشکیل و تکامل جامعه بدون زبان غیرممکن است و لذا ابداع زبان احتمالاً مقدم بر تشکیل جامعه بوده است. در این صورت این پرسش که کدام‌یک از نسل‌های قبل یا بعد از طوفان مبدع زبان بوده‌اند بی‌وجه به نظر می‌رسد، زیرا احتمالاً همه آنان پیشاپیش قادر به تکلم بوده‌اند. در توضیح این تناقض باید گفت که بحث افلاطون درباره نام‌ها به نام مفاهیم یا ذوات عالی و الهی محدود می‌شود و به نام اشیاء پیش پا افتاده و روزمره که در هر جامعه‌ای یافت می‌شود، ربطی ندارد. قطعاً هریک از نسل‌های قبل یا بعد از طوفان قادر به تکلم بوده‌اند و در امور روزمره خود از نام‌هایی استفاده می‌کرده‌اند که مطابقت یا عدم مطابقت آنها با مابهاژانشان از نظر فلسفی اهمیت ندارد. آنچه اهمیت دارد و موضوع بحث افلاطون است نام ذوات عالی و الهی و مفاهیمی انتزاعی چون فضایل و هنرها و دانش‌هاست (نک: Alcibiades, 111-112 که در آنجا سقراط میان نام‌های پیش پا افتاده و نام‌های عالی تفاوت قائل می‌شود. نیز نک: Phaedrus, 263a). ضمناً همچنانکه اشاره شد، چه بسا نام‌گذاران مبدعان نام‌ها نبوده باشند، بلکه از میان نام‌های موجود بعضی را برگزیده و ترویج کرده باشند.

افلاطون حداقل در دو مورد اعتبار اساطیر را با استناد به دانش پیشینیان توجیه می‌کند. در تیمائوس گفته می‌شود که «انسان به علت طبیعت بشری خود نمی‌تواند به کنه حقیقت پی ببرد و دربارهٔ ایزدان و امور الهی تقریباً هیچ نمی‌داند. لذا بهتر است که سخنان (یعنی اساطیر) گذشتگان را باور کنیم، زیرا آنان خود را از اعقاب ایزدان می‌دانستند و مدعی بودند که اسلاف خود را بهتر از هرکسی می‌شناسند و به حقیقت امور آگاه‌ترند»^۱. بخش اعظم مطالبی که در این محاوره مطرح می‌شود، تفسیر فلسفی اسطوره‌ای دربارهٔ آفرینش عالم است که تیمائوس نقل می‌کند. بنابراین افلاطون که زمانی منتقد افکار پیشینیان بود، اکنون در موضوعی با این اهمیت به اقوال آنان استناد می‌کند. این عقیده در فیلبوس تکرار می‌شود و افلاطون از پیشینیانی یاد می‌کند که به زعم او از ما بهتر و به ایزدان نزدیک‌تر بوده‌اند. در آنجا گفته می‌شود که حقایقی به صورت حکایت و اسطوره از آنان به ما رسیده است که باید آنها را دریابیم.^۲

در هردو فقره فوق علت موافقت افلاطون با اساطیر اعتماد او به دانش پیشینیان است. فیلبوس نیز همانند تیمائوس از جمله محاورات متأخر افلاطون به شمار می‌آید و لذا توجه وی به دانش پیشینیان در این دو محاوره، همزمان با تغییر عقیده او دربارهٔ پیشینیان و گرایش به ریشه‌شناسی در آثار متأخرش بوده است. ضمناً روایتی که در فیلبوس از پیشینیان نقل می‌شود، توضیحی مجمل دربارهٔ روش دیالکتیکی است که بر طبق این روایت عطیه‌ای الهی و رعایت آن فرمودهٔ ایزدان است.^۳ دیالکتیک همان روشی است که در کراتیلوس گفته می‌شود نام‌گذاران یونانی از آن بی‌بهره بوده‌اند و به همین علت نام‌هایی که ساخته‌اند مناسب تفکر نیست. اما اکنون گفته می‌شود که دیالکتیک عطیه‌ای الهی و میراث گذشتگان است که از طریق اساطیر به ما رسیده است.

توجه افلاطون به دانش پیشینیان در موضوع خط نیز دیده می‌شود. وی در بعضی از آثار خود نوشتن و استفاده از خط را سخت نکوهش کرده و به خصوص فیلسوفان را از این کار بازداشته است. اما تقریباً همزمان با تجدید نظر دربارهٔ دانش پیشینیان، یعنی در زمان تألیف تیمائوس و کرتیاس و قوانین عقیده‌ای دیگر ابراز می‌کند و نوشتن را برای حفظ سنت ضروری می‌شمارد. در این مورد هم گرایش به خط و حفظ سنت مقارن شده است با مدح نیاکان یونانی و ستایش

1. Timaeus, 40e

2. Philebus, 16c

3. ibid, 16-17

برتری‌هایشان. افلاطون در *فایدروس* اسطوره‌ای مصری نقل می‌کند که برطبق آن «توت، خدای مصری و مخترع الفبا به نزد پادشاه مصر می‌رود و می‌گوید که نوشتن مردم را دانایتر می‌کند و باعث تقویت قدرت یادآوری آنان می‌شود، اما پادشاه پاسخ می‌دهد که چنین نیست، زیرا این هنر روح آدمیان را سست می‌کند و به نسیان مبتلا می‌سازد، زیرا مردمان امید به نوشته‌ها می‌بندند و نیروی یادآوری را مهمل می‌گذارند و به حروف و علامات بیگانه توسل می‌جویند و غافل می‌شوند از این که باید به درون خود رجوع کنند و دانش را بی‌واسطه عوامل بیگانه در خود بجویند و آن را از راه یادآوری به دست آورند»^۱.

افلاطون همچنانکه در رد سنت کتبی به اسطوره‌ای مصری استناد کرده بود، در تأیید آن نیز به حکایتی از زبان مصریان متوسل می‌شود. در *تیمائوس* و *کریتیاس* حکایت سفر سولون به مصر و گفتگوی او با کاهنان مصری نقل می‌شود که برطبق آن یکی از کاهنان غفلت یونانیان از نوشتن و ضبط اخبار گذشتگان را نکوهش کرده است. وی به سولون می‌گوید که این غفلت سبب شده است که یونانیان از تاریخ چیزی ندانند و همچون کودکان بی‌تجربه باشند، درحالی که مصریان از دیرباز به این مهم توجه داشته‌اند و در حفظ اخبار و روایات نیاکان خود کوشیده‌اند.^۲ وی پس از توصیف فضایل و رشادت‌های نیاکان آتنیان به سرنوشت غم‌انگیز آنان اشاره می‌کند که به گفته او بر اثر طوفانی سهمگین از میان رفتند. بازماندگان آنان شبانان و کوه‌نشینانی بودند که در ارتفاعات می‌زیستند و از آنجا که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند و از دانش و هنرهای شهرنشینان بی‌خبر بودند، نام و آوازه آتنیان باستان به مرور زمان فراموش شد.^۳ این حکایت با اندکی تغییر در *کریتیاس* و *قوانین* هم تکرار شده است.^۴ به گفته او هر تمدنی همواره در معرض حوادث طبیعی است^۵ و مردمی که به نوشتن و ثبت اخبار و دستاوردهای خود و پیشینیانشان اهمی نداشتند، پس از حوادث ویرانگر از صحنه تاریخ ناپدید می‌شوند و بازماندگانشان که از دانش و تجربیات آنان بی‌نصیب مانده‌اند، باید همه چیز را از نو آغاز کنند. ملاحظه می‌شود همچنانکه در مورد زبان و اساطیر مشاهده کردیم، توجه افلاطون به خط و استمرار سنت نیز دقیقاً در دوره متأخر و مصادف با تغییر عقیده او در مورد یونانیان قدیم است.

1. Phaedrus, 274

2. Timaeus, 23

3. ibid, 23-24

4. Laws, 677-683; Critias, 109-110

5. Statesman, 273

نتیجه‌گیری

نهی ریشه‌شناسی در *کراتیلوس* و متعاقباً گرایش افلاطون به استفاده از این روش در آثار متأخرش احتمالاً ناشی از تغییر عقیده کلی او در مورد دانش پیشینیان بوده است. امکان و اعتبار ریشه‌شناسی در نظر افلاطون منوط به اعتبار دانش پیشینیان است که نام‌گذاران از میان آنان برخاسته‌اند، زیرا به عقیده او تصورات نام‌گذار از ماهیت چیزها در نام‌هایی که وضع می‌کند، منعکس می‌شود و ریشه‌شناسی کوششی برای بازیافتن همین تصورات است. افلاطون در آثار دوره میانی خود و از جمله در *کراتیلوس* به دانش پیشینیان بدگمان است یا دست کم رجحان دانش آنان بر دانش آیندگان را نمی‌پذیرد. به همین علت است که استفاده از ریشه‌شناسی در *کراتیلوس* منع شده است و به جای آن افلاطون فیلسوفان را به رجوع مستقیم به خود چیزها فرامی‌خواند. به نظر می‌رسد که افلاطون در آثار دوره بعدی به علتی نامعلوم از این عقیده بازگشته، به معارف به جای مانده از پیشینیان توجه نشان می‌دهد. در آثار این دوره برخلاف آثار قبلی شاهد ستایش پیشینیان هستیم که به گفته افلاطون صاحب حکمتی برتر و احتمالاً الهی بوده‌اند. ریشه‌شناسی نام‌ها که در آثار این دوره دیده می‌شود، کوششی برای بازیافتن بخشی از حکمت پیشینیان است که در نام‌های به جای مانده از آنان انعکاس یافته است.

فهرست منابع و مآخذ

ارسطو، *مابعدالطبیعه*، ترجمه شرف الدین خراسانی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۹ش.
 افلاطون، *دوره آثار*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی.
 گمپرتس، تئودور، *متفکران یونانی*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵ش.

Allan, D. J. 'The problem of Cratylus', *American Journal of Philology* 75, 1954, 271-87.

Barney, Rachel, *Names and Nature in Plato's Cratylus*, Routledge, New York & London, 2001.

Berg, R. M. van den, R. M., *Proclus' Commentary on the Cratylus in Context*, Leiden, 2008.

Boys-Stones, G. R., *Post-Hellenistic Philosophy*, Oxford University Press, 2001.

Calvert, B. 'Forms and flux in Plato's Cratylus', *Phronesis* 15, 1970, 26-47.

- Guthrie, W. K. C. *A History of Greek Philosophy*, Cambridge, 1962.
- Hesiod, 'Works and Days', *The Homeric Hymns and Homeric*, with an English Translation by Hugh G. Evelyn-White, London, 1974.
- Irwin, T. 'Plato's Heracliteanism', *Philosophical Quarterly* 27, 1977, 1-13.
- Kahn, Ch. H., 'On Platonic chronology', in Annas and Rowe, 2002, 93-127.
- Kirk, G. S. 'The Problem of Cratylus', *American Journal of Philology*, 1951, 225-253.
- Liddell, H. G. & Scott, R., *A Greek-English Lexicon*, Oxford, 1983.
- Luce, J. V. 'The date of the *Cratylus*', *American Journal of Philology* 85, 1964, 136-54.
- Mackenzie, M. M., 'Putting the *Cratylus* in its place', *Classical Quarterly* 36, 1986, 124-50.
- Owen, G. E. L. 'The place of the *Timaeus* in Plato's dialogues', *Classical Quarterly* 47, 1953, 79-95.
- Plato, *The Dialogues*, Translated by B. Jowett, M. A., Random House, New York, 1937.
- Proclus, *On Plato's Cratylus*, Translated by Brian Duvick, Cornell University Press, Ithaca, New York, 2007.
- Ross, W. D. *Plato's Theory of Ideas*, Oxford, 1951.
- id 'The date of Plato's *Cratylus*', *Revue Internationale de Philosophie*, 32, 1955, 187-96.
- Sedley, D., *Plato's Cratylus*, New York, 2003.
- Id, "Plato on Language", in *a Companion to Plato*, ed. Hugh H. Benson, Wiley-Blackwell, 2006.
- Taylor, A. E., *Plato, The Man and his Work*, London, 1929.
- Young, C. M. 'Plato and computer dating', *Oxford Studies in Ancient Philosophy* 12, 1994, 227-50.

